**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه74 – 12/ 12/ 1396 شبهه غیر محصوره /قاعده احتیاط**

خلاصه :

سخن در شبهات غیر محصوره بود. شهید صدر; بیان کرد: نکته اصلی در لزوم احتیاط در شبهات محصوره، ارتکاز مناقضه است که این ارتکاز در شبهات غیر محصوره وجود ندارد. ایشان برای تأیید یا استدلال بر نبود ارتکاز، به روایت ابو الجارود استناد کرده و آن روایت را هر چند از نظر سندی ضعیف شمردند، اما تأیید بلکه استدلال را تام دانستند. در جلسه گذشته درباره ابوالجارود صحبت کرده و بیان نمودیم عامه به شدت او را تضعیف کرده­اند اما با رجوع به کلمات آنان روشن می­شود وجه تضعیف در دیدگاه عامه، متن شناسی بوده و آنان به این دلیل که ابو الجارود روایاتی در فضائل اهل بیت7 و مثالب خلفا بیان کرده، مطرود است. این نکته نیز بیان شد، بر خلاف تردید مرحوم مامقانی ابو الجارود زیدیه بوده و رئیس فرقه جارودیه است.

در این جلسه پس از اشاره به زیدیه و طوائف آنان، بحث می­کنیم که آیا اکثار افرادی مانند محمد بن سنان از ابو الجارود، می­تواند قرینه­ای بر توثیق او باشد.

**فرقه­های زیدیه**

همان گونه که در جلسه گذشته بیان شد، در این که ابو الجارود رئیس فرقه جارودیه و از زیدیه است، تردیدی نیست. مناسب است توضیحی کلی نسبت به زیدیه و فرقه­های آن ارائه شود.

زیدیه سه فرقه مهم و اصلی داشته است: جارودیه، صالحیه و بتریه. جارودیه و ظاهراً صالحیه، از شیعیان محسوب شده و بتریه از عامه حساب می­شود. زیدیه و امامیه درباره امامت امیر مؤمنین7 دو تفاوت عمده با یکدیگر دارند. امامیه قائل به نصب با تنصیص به اسم نسبت به امیر مؤمنین7 هستند بر خلاف زیدیه که تنصیص پیامبر9 را تنها به ذکر اوصاف دانسته و اعتقاد دارند، پیامبر9 به نام علی7 در امامت تنصیص نکرده و تنها اوصافی را بیان کرده، که بر ایشان تطبیق می­شده است. دومین تفاوت در این است که امامیه مسأله امامت را از اصول دین دانسته و کسی که قائل به امامت امیر مؤمنین7 نباشد را کافر کلامی نه فقهی می­دانند بر خلاف زیدیه که امامت را از فروع دین دانسته و کسی را که معتقد به امامت نباشد، فاسق می­دانند. مراد از کافر کلامی این نیست که احکام کافر بر او مترتب است بلکه بدین معناست که به علت پایبند نبودن به اصول دین، در آخرت در زمره کافران محشور می­شود.

بتریه معتقد به این بوده که امامت حقی قابل تفویض برای امیر مؤمنین7 بوده و ایشان با سکوت خویش و به جهت رعایت مصالحی، حق خود را به ابوبکر و پس از او به عمر، واگذار کرده و در نتیجه خلافت این دو صحیح است هر چند در صحت خلاف عثمان تشکیک می­کنند. در مقاتل الطالبیین ابو الفرج،[[1]](#footnote-1) بیان شده: بتریه خلافت عثمان را تا زمانی که بر منهج پیامبر9 حکومت می­کرده، تصحیح می­کنند و خلافت او را پس از خروج از منهج پیامبر9، مشروع نمی­دانند. پس با توجه به این که تفاوت بین امامیه و عامه در تصحیح نکردن یا

تصحیح کردن خلافت ابوبکر و عمر است، بتریه فرقه­ای عامه محسوب می­شوند. اما باید دقت داشت، زیدیه به جمیع فرق آن، طایفه­ای بین عامه و شیعه است بدین معنا که بتریه که عامه محسوب می­شود، نزدیک­ترین طایفه عامه به شیعه است و جارودیه که شیعه هستند، نزدیک­ترین شیعیان به عامه حساب می­شوند. به همین

دلیل، غالب زیدیه از نظر فقهی تابع مذاهب اربعه عامه و به خصوص مذهب حنفیه هستند. زیدی­های حاکم در یمن نیز مذهب حنفی دارند که یکی از رؤسای آنان که به ایران سفر کرده و پس از بازگشت به یمن نیز ترور شده بود، خود را تابع مذهب حنفی دانسته و اعتقاد به صحت قیاس داشت. درباره ابوحنفیه نیز بیان شده او زیدی بتری بوده است.

در مقابل جارودیه و ظاهراً صالحیه خلافت ابوبکر و عمر را مشروع نمی­دانند و به همین دلیل، از خاصه محسوب می­شوند. اما به هر حال زیدیه عامه و زیدیه خاصه، یکی از فرق بینا بین خاصه و عامه هستند و زیدیه عامه، نزدیک­ترین عامه به شیعه و زیدیه خاصه، نزدیک ترین شیعه به عامه است. به همین دلیل، گاه زیدیه در مقابل عامه قرار داده و گاه بتریه را از عامه حساب کرده و می­گویند: بتری عامی و گاه این دو در مقابل هم قرار می­گیرد. در عبارتی از کتاب کشی وارد شده: فَأَمَّا مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ بُتْرِیٌّ، وَ عَبَّادُ بْنُ صُهَیْبٍ عَامِی‏[[2]](#footnote-2) با این که بتریه خلافت ابوبکر و عمر را تصحیح کرده و علی القاعده باید جزو عامه محسوب شوند، اما شاید با توجه به این که اطلاق عامی منصرف به کسی است که خلافت این دو را از ابتدا تصحیح کند نه آنکه خلافت را حقی برای علی7 که به این دو تفویض شده، بداند، عامی و بتری در مقابل هم قرار گرفته باشند.

نکته مشترک دیگری که بین تمام زیدیه اعم از زیدیه عامه و زیدیه خاصه وجود دارد، عدم پذیرش عصمت امام7 است. آنان معتقدند امام7 باید امر به معروف و نهی از منکر کند و اگر کسی به این فریضه عمل نکند، امام نیست. شیخ مفید در اوائل المقالات سه ویژگی عمده برای امامیه بیان کرده: قائل به نص اسمی درباره امامت علی7 هستند. قائل به عصمت امام7 می­باشند و ضرورت وجود امام7 را در بین مردم قائل­اند. در حالی که زیدیه قائل به هیچ یک از این سه ویژگی نبوده و از امامیه حساب نمی­شوند. به همین دلیل، زیدیه عدد امام را محصور در عدد ندانسته و امروز نیز زیدیه ساکن در یمن، به پیشوای خویش امام اطلاق می­کنند. زیرا زیدیه هر هاشمی من ولد فاطمه که خرج داعیا لله او للامر بالمعروف و النهی عن المنکر را امام مفترض الطاعه می­دانند.[[3]](#footnote-3)

در نتیجه تفاوت اصلی بین امامیه و زیدیه در امام امیر مؤمنین7 است و آیا پیامبر9 به امامت ایشان به اسم تصریح کرده یا به وصف اوصاف او را بیان کرده است. شیعه، امامت ایشان را به نص اسمی متواتر از پیامبر9 می­داند و قائل به وجود چنین نصی برای هر یک از ائمه به لسان امام پیش از خود است.

همانگونه که در جلسه گذشته بیان شد، ابو الجارود از زیدیه بوده و رئیس مذهب جارودیه است. اما آیا قرینه­ای بر توثیق او وجود دارد؟

**روایت ذامه ابو الجارود**

درباره ابو الجارود روایات ذامّه­ای وارد شده است. در برخی از روایات وارد شده، خداوند قلب ابو الجارود را وارونه کرده است.[[4]](#footnote-4) در برخی دیگر وارد شده: لا یموت الا تائها (سرگردان)[[5]](#footnote-5) در برخی دیگر ابو الجارود مورد لعن قرار گرفته است.[[6]](#footnote-6) اما این روایات صرف نظر از بحث سندی، تنها مثبت فساد عقیده او بوده و عدم وثاقت او را اثبات نمی­کنند. حتی روایتی که او را کذاب و مکذّب معرفی کرده نیز تنها دالّ بر این است که در مسأله امامت، به علت ریاست طلبی، امام7 را تکذیب کرده و امامت را نپذیرفته است.[[7]](#footnote-7)

**قرائن وثاقت ابو الجارود**

مرحوم خویی قرائنی را بر وثاقت ابو الجاورد اقامه کرده و می­نویسد: فالظاهر أنه ثقة لا لأجل أن له أصلا و لا لروایة الأجلاء عنه لما عرفت غیر مرة من أن ذلک لا یکفی لإثبات الوثاقة بل لوقوعه فی أسانید کامل الزیارات، و قد شهد جعفر بن محمد بن قولویه بوثاقة جمیع رواتها ... و لشهادة الشیخ المفید، فی الرسالة العددیة بأنه من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتیا و الأحکام الذین لا یطعن علیهم و لا طریق إلی ذم واحد منهم.[[8]](#footnote-8)

از این بین، ایشان قرینه اصل داشتن و اکثار اجلا را رد کرده و دو قرینه وقوع در اسناد کامل الزیارات و رساله عددیه شیخ مفید را می­پذیرد که به ترتیب کلام ایشان قرائن توثیق ابو الجارود را بررسی می­کنیم.

**قرینه اول: اصل داشتن**

به نظر می­رسد به صرف این که راوی اصلی داشته باشد، موجب توثیق او نیست. اصل در لغت به معنای ریشه بوده و بر خلاف تصنیف، کتابی است که مسبوق به کتاب دیگری نیست و تصنیف به کتابی گفته می­شود که از کتب سابق خویش اخذ شده باشد و در حقیقت این کتاب شاخه­ای از ریشه کتاب اول حساب می­گردد. پس اصل تنها به معنای کتاب بدون سابق بر خود بوده و بر خلاف تصور برخی، در معنای آن معتمد بودن اخذ نشده است. در نتیجه نمی­توان گفت: صاحب کتاب معتمد بودن قرینه بر وثاقت است. به همین دلیل شیخ طوسی; در بیان حجیت خبر واحد می­گوید**: فإذا أحالهم علی کتاب معروف، أو أصل مشهور، و کان راویه ثقة لا ینکر حدیثه، سکتوا و سلموا الأمر فی ذلک و قبلوا قوله‏**[[9]](#footnote-9) ظاهراً ایشان با تعبیر و کان راویه ثقه در مقام بیان این است که صرف اصل مشهور داشتن موجب وثاقت راوی و پذیرش روایات او نیست. زیرا ظهور راوی اصل در صاحب کتاب است نه آنکه مراد از آن راویان موجود در اصل باشد که صاحب اصل از آنان اخذ روایت کرده است. تبیین این نکته که راوی اصل به معنای صاحب اصل است و در تعابیر روی الاصل به همین معنا وارد شده، نیازمند توضیح و تبیین مفصل است که وارد بحث از آن نمی­شویم.

در نتیجه، راویان حتی صاحبان اصول بر دو قسم بوده اند برخی ثقه شمرده شده و برخی ضعیف هستند و اصل نیز برخی معتمد بوده و برخی غیر معتمد می باشند. پس نفس اصل مشهور داشتن ابو الجارود قرینه بر

معتمد بودن کتاب و نفس او نیست و نمی­توان مستقیماً وثاقت صاحبان تمام اصول را اثبات کرد و نمی­توان به قرینه معتمد بودن روایات تمام اصول، وثاقت صاحب اصل را اثبات نمود.

**قرینه دوم: اکثار اجلا**

دومین قرینه­ای که امکان دارد به آن برای اثبات وثاقت ابو الجارود تمسک شود، اکثار اجلا از اوست. مراد از اجلا راویانی است که در کتب رجال درباره آنان، یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل گفته نشده است. حاج آقای والد می­فرماید: با تتبع در کتب رجال و اسناد به دست می­آید، محدثین سه گروه بوده­اند. اکثریت محدّثین از ضعفا اکثار نمی­کردند هر چند در برخی از مواقع از راویان ضعیف نیز اخذ حدیث می­نموده­اند. برخی مانند ابن ابی عمیر، صفوان، بزنطی و جعفر بن بشیر، سخت گیر بوده و حتی به نحو تصادفی نیز از ضعیفان روایت نمی­کرده­اند. برخی نیز یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل بوده و اکثار روایت از ضعفا در منظر آنان اشکالی نداشته است. حتی یک روایت از راویان قسم دوم و اکثار راویان قسم اول، موجب توثیق مروی عنه می­باشد اما اکثار روایت راویان قسم سوم، تأثیری در حکم به وثاقت مروی عنه ندارد.

نکته دیگری که باید بدان دقت نمود آن است که توثیق به واسطه اکثار اجلا به دو نحو قابل تقریب است. گاه به اکثار روایت یک جلیل از راوی خاصی او را توثیق می­کنیم و گاه با اکثار مجموع چند جلیل از یک راوی هر چند هر یک از این اجلا به تنها اکثاری ندارند، به دنبال اثبات وثاقت او هستیم. برخی از بیانات موجود در اکثار اجلا، شامل اکثار دوم نیز می­شود و برخی تنها وجه اول را در بردارد.

مثلاً اگر اکثار این گونه تقریب شود که روایت زیاد راوی از شخصی به منزله شهادت فعلیه به وثاقت اوست، این بیان تنها شامل اکثار روایت یک جلیل از راوی است و شامل اکثار مجموعی چند جلیل نیست.

اما اگر اکثار این گونه تقریب شود که رسم عمده در قبول خبر، اعتماد به راویان بوده و اعتماد به قرائن خارجی بسیار کم بوده است. حال اگر تعداد روایت از یک راوی زیاد شود، احتمال اعتماد به قرائن خارجیه در تمام این نقل­ها به حدی ضعیف است که اطمینان به اعتماد به وثاقت راوی در برخی از این روایت ایجاد شده و در نتیجه ثقه بودن راوی اثبات می­گردد. همانگونه که روشن است، این بیان اکثار مجموع اجلا از راوی را نیز شامل می­شود.

در مقابل سید خویی از نظر مبنایی اکثار اجلا را موجب توثیق ندانسته و بیان می­کند: با توجه به این که قدما اصاله العداله­ای بوده­اند، اکثار از راوی نمی­تواند قرینه­ای بر وثاقت او باشد. ما در جایگاه خویش به تفصیل این سخن را رد کرده و اصاله العداله­ای بودن قدما را نفی کرده­ایم.

حال درباره ابو الجارود می­توان به هر دو تقریب بیان شده در اکثار اجلا، بحث را دنبال کرد.

**اکثار جلیل واحد از ابو الجارود**

از منظر راه اول و اکثار جلیل واحد از ابو الجارود، تنها راوی که از او اکثار روایت دارد محمد بن سنان است. هر چند محمد بن سنان تضعیف شده اما ما به قرائنی وثاقت او را به اثبات رسانده­ایم. سوال اینجاست آیا می­توان با اکثار راوی که ائمه رجال به وثاقت او شهادت نداده و به قرائن عامه وثاقتش اثبات شده، راوی دیگری را توثیق کرد؟

به نظر می­رسد این مطلب به خصوص درباره محمد بن سنان، تام نباشد زیرا تنها در صورتی اکثار راوی واحد موجب حکم به وثاقت مروی عنه است که راوی یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل نباشد. حال اگر راوی در کتب رجال توثیق شده باشد، چون کتاب رجال علاوه بر توثیق راوی در مقام بیان این نکته ضعف حدیثی نیز هست، می­توان از سکوت ائمه رجال استفاده کرد که راوی این نکته ضعف حدیثی را ندارد. پس اگر توثیق در محل توثیق بیان شود، می­توان از سکوت توثیق کننده، نبود این نکته ضعف حدیثی به خصوص در ارتباط با راویان مشهوری مانند محمد بن سنان را اثبات کرد. اما توثیقات محمد بن سنان به نحوی نیست که اطلاق سکوتی داشته و بتواند نبود این نکته ضعف را به اثبات برساند. مثلاً کشی در نفی اثبات ضعف محمد بن سنان

به واسطه روایات ذامّه، او را توثیق کرده است.[[10]](#footnote-10) کشی در این مقام تنها به دنبال اثبات وثاقت او در مقام تضعیف اوست و اساساً نظارتی به این ندارد که محمد بن سنان یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل هست یا نه؟

یا شیخ مفید در ضمن شرح حال امام رضا7 می­نویسد: راویان نص بر امامت امام رضا7 راویان ثقه­ای هستند.[[11]](#footnote-11) روشن است شیخ مفید در مقام شرح حال محمد بن سنان نبوده و نمی­خواهد بیان کند آیا او یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل هست یا نه؟ قرینه دیگر بر وثاقت محمد بن سنان، اکثار احمد بن محمد بن عیسی از اوست. اما آیا احمد بن محمد بن عیسی در مقام بیان شرح حال محمد بن سنان بوده است؟

پس هر چند اکثار راویانی که یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل نیستند، موجب وثاقت مروی عنه است اما این نکته درباره محمد بن سنان احراز نشده است.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محقق گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادات خود را نسبت به دروس روزانه، با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. مقاتل الطالبیین؛ ج1، ص: 322

   مذهب الزيدية البترية في تفضيل ابي بكر وعمر وعثمان في ست سنين من إمارته ويكفره في باقي عمره، ويشرب النبيذ ويمسح على الخفين، وكان يخالف يحيى في أمره ويفسد اصحابه. [↑](#footnote-ref-1)
2. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص391.

   مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ المكندر [الْمُنْكَدِرِ]، وَ عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الْوَاسِطِيُّ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ جَرِيحٍ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عُلْوَانَ، وَ الْكَلْبِيُّ، هَؤُلَاءِ مِنْ رِجَالِ الْعَامَّةِ إِلَّا أَنَّ لَهُمْ مَيْلًا وَ مَحَبَّةً شَدِيدَةً، وَ قَدْ قِيلَ إِنَّ الْكَلْبِيَّ كَانَ مَسْتُوراً وَ لَمْ يَكُنْ مُخَالِفاً، وَ قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ بُتْرِيٌّ كَانَتْ لَهُ مَحَبَّةٌ، فَأَمَّا مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ بُتْرِيٌّ، وَ عَبَّادُ بْنُ صُهَيْبٍ عَامِيٌّ، وَ ثَابِتٌ أَبُو الْمِقْدَامِ بُتْرِيٌّ، وَ كَثِيرٌ النَّوَّاءُ بُتْرِيٌّ، وَ عَمْرُو بْنُ جُمَيْعٍ بُتْرِيٌّ، وَ حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَامِيٌّ، وَ عَمْرُو بْنُ قَيْسٍ الْمَاصِرِ بُتْرِيٌّ، وَ مُقَاتِلُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَجَلِيُّ وَ قِيلَ الْبَلْخِيُّ بُتْرِيٌّ، وَ أَبُو نَصْرِ بْنُ يُوسُفَ بْنِ الْحَارِثِ بُتْرِيٌّ. [↑](#footnote-ref-2)
3. نکته قابل تأمل این است که بیشتر فرقه­ها ابتدا فرقه خویش را انتخاب کرده و سپس دلیل برای آن می­تراشند. به همین دلیل در کتب تفسیری، معتزلی مذهب آیات را شاهد بر تفکر اعتزالی خود می­داند و اشعری مذهبان مانند فخر رازی روایات را مطابق اعتقاد اشعری معنا می­کند در فقه نیز همین سبک وجود دارد و مثلاً حنفی مذهب، به دنبال در آوردن مذهب ابو حنفیه از قرآن است. [↑](#footnote-ref-3)
4. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص230.

   عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ7 فَمَرَّتْ بِنَا جَارِيَةٌ مَعَهَا قُمْقُمٌ فَقَلَبْتُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ7 إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ كَانَ قَلَبَ قَلْبَ أَبِي الْجَارُودِ كَمَا قَلَبَتْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ هَذَا الْقُمْقُمَ فَمَا ذَنْبِي. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان؛ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ:، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ7 مَا فَعَلَ أَبُو الْجَارُودِ! أَمَا وَ اللَّهِ لَا يَمُوتُ إِلَّا تَائِهاً. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان؛ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ7 كَثِيرَ النَّوَّاءِ وَ سَالِمَ بْنَ أَبِي فْصَةَ وَ أَبَا الْجَارُودِ، فَقَالَ كَذَّابُونَ مُكَذِّبُونَ كُفَّارٌ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَذَّابُونَ قَدْ عَرَفْتُهُمْ فَمَا مَعْنَى مُكَذِّبُونَ قَالَ كَذَّابُوَن يَأْتُونَّا فَيُخْبِرُونَّا أَنَّهُمْ يُصَدِّقُونَّا وَ لَيْسُوا كَذَلِكَ وَ يَسْمَعُونَ حَدِيثَنَا فَيُكَذِّبُونَ بِهِ. [↑](#footnote-ref-6)
7. نقل شده در جنگ­های صلیبی، برخی از فرمانداران شامات برای آنکه بتواند بر منطقه تحت سلطه فرمانده دیگر، تسلط یابد به راحتی از خارجی­ها کمک گرفته و زمینه حضور آنان را فراهم کرده است. همین نفاق و ریاست طلبی باعث شکست مسلمین در جنگ­های صلیبی می­شد و هر زمان به اتحاد رسیده و از این نفاق دوری می­کردند، می­توانستند بر دشمن پیروز شوند. در حالی برادران دینی باید با هم متحد باشند و نباید به خاطر ریاست طلبی با کافر هم پیمان شده و سلطه او را بپذیرند. که متأسفانه در جنگ­های صلیبی این بحث­های در شامات و به خصوص حلب، زیاد اتفاق افتاد. [↑](#footnote-ref-7)
8. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج7، ص324. [↑](#footnote-ref-8)
9. عدة الأصول، شیخ طوسی، ج1، ص126. [↑](#footnote-ref-9)
10. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص507. [↑](#footnote-ref-10)
11. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص: 247 فَمِمَّنْ رَوَى النَّصَّ عَلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى7 بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ وَ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ مِنْهُ بِذَلِكَ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفِقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ وَ نُعَيْمٌ الْقَابُوسِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ وَ الْمَخْزُومِيُّ وَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ نَصْرُ بْنُ قَابُوسَ وَ دَاوُدُ بْنُ زُرْبِيٍّ وَ يَزِيدُ بْنُ سَلِيطٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ. [↑](#footnote-ref-11)